

تحلیل فقهی حقوقی مجازات مدعی دروغین مهدویت با تاکید بر ادله ارتداد*

احسان سامانی^۱

چکیده

در دوران غیبت امام زمان علیه السلام همواره عده‌ای از شیادان و ناهلان با سوءاستفاده از ایمان و اعتقادات شیعیان، با هدف کسب موقعیت اجتماعی و یا ثروت اندوزی، به دروغ، ادعای مهدویت و منجی‌گری نموده و تعدادی چند از شیعیان پاکدل و بی‌خبر از حقیقت را فریفته و به دور خود جمع می‌نمودند. این پدیده نابه‌هنجار امروزه نیز هر از چند گاهی در جوامع شیعی اتفاق می‌افتد و اذهان افرادی را به خود مشغول می‌نماید. سخن این است از نظر فقهی و حقوقی، مجازات این‌گونه افراد که با ادعای امامت، از احساسات پاک برخی شیعیان، سوءاستفاده نموده و آنان را از مسیر حق، به انحراف می‌کشانند، چیست؟ آیا می‌توان حکم به ارتداد این‌گونه افراد نمود؟ و در نتیجه آنها را محکوم به مجازات مرتد نمود؟ بر اساس این پژوهش که به صورت توصیفی تحلیلی انجام گرفته، تنها انکار ضروری دین موجب ارتداد شخص می‌شود اما انکار ضروری مذهب - به رغم نظر برخی فقهاء - موجب ارتداد شخص نمی‌شود، بلکه صرفاً موجب خروج شخص از مذهب می‌شود. با این وجود طبق برخی روایات، انکار امامت امام حق یا ادعای دروغ امامت، چنان‌چه از روی جحد باشد در صورت عدم توبه - نه از باب ارتداد - مستوجب مجازات قتل است. هم‌چنین اگر چنین فردی با اعمال و رفتار خود، باعث وقوع جرایم و ناهنجاری‌های دیگر در جامعه شود به جهت افساد فی الارض و یا عناوینی شبیه آن، قابل مجازات می‌باشد.

واژگان کلیدی: مدعی دروغین، مجازات، مهدویت، کفر، شرک، ضروری دین، ضروری مذهب.

* تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۱۴

۱. عضو هیئت علمی گروه فقه و حقوق دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران (esamani63@lihu.usb.ac.ir).

مهدی باوری و اعتقاد به ظهور منجی آخرالزمان، یکی از بارزترین مشخصه‌های مذهب تشیع است به حدی که اگر بگوییم دیگر ادیان و مذاهب، مذهب تشیع را به این اعتقاد و باور می‌شناسند، سخنی گزاف نگفتیم. این اعتقاد اگرچه همیشه همچون موتوری پیشران، باعث امید و حرکت در بین شیعیان بوده و است، اما گاه برخی معاندان و یا دنیاطلبان از آن، برای رسیدن به اغراض شیطانی خود سوءاستفاده نموده و یا می‌نمایند. گاه کشورهای استعمارگر برای استثمار کشورهای اسلامی، برخی افراد مستعد را پرورش داده و تحریک نموده یا دستور می‌دادند خود را مهدی موعود معرفی نمایند و با تحریک عواطف و احساسات مسلمانان، زمینه را برای نفوذ آنان و یا افکار آنان فراهم نمایند. گاه نیز فردی یا افرادی به طور مستقل - و نه وابسته به کشورهای استعمارگر - برای رسیدن به مطامع دنیوی و شهوات نفسانی، از این باور و اندیشه شیعیان، سوءاستفاده نمودند. این ادعای کذب، علاوه بر این که مستلزم انکار امامت امام حق است، موجبات انحراف و اضلال بسیاری را نیز فراهم می‌نمود. آنچه در این رابطه مهم بوده و ضرورت دارد، آن است که با اندیشیدن چاره‌ای جلوی این پدیده نابه‌هنجار گرفته شود. بدون تردید ارتقای دانش دینی افراد، در عدم تأثیر و عقیم ساختن چنین اقداماتی مؤثر است. در عین حال بررسی دقیق این جرم و اقسام آن و تعریف مجازات مناسب برای مرتکبین آن، ضروری به نظر می‌رسد. مدعی مهدویت با ادعای دروغ خود، در حقیقت منکر امامت حضرت حجت علیه السلام شده است و علاوه بر آن، مدعی امامت خود شده در حالی که از جانب خدا از چنین منصبی برخوردار نیست. آنچه در این نوشتار به تبیین آن خواهیم پرداخت نخست، تبیین ماهیت ادعای دروغ مهدویت است و دوم، حکم و مجازات مقرر در شرع اسلام و قوانین و مقررات حقوقی برای این جرم است. در ابتدا برخی مفاهیم همچون ضروری دین یا مذهب، جهد و مدعیان دروغین مهدویت، نیز به دلیل ارتباط با نوشتار، تعریف و تبیین خواهند شد.

ضروری دین یا مذهب

از آن جا که یکی از علل تحقق کفر و خروج از اسلام، انکار ضروری دین یا مذهب دانسته شده است لازم است معنای این واژه به طور دقیق روشن شود، چرا که در صورت ابهام معنای این واژه، ممکن است فرد مسلمانی به اشتباه تکفیر شود و یا کسی که در حقیقت از اسلام خارج است حکم به اسلام او شود. واژه ضروری در این مبحث، اصطلاحی خاص غیر از اصطلاح جاری در منطق نیست. دو واژه «ضروری» و «نظری» از واژه‌ها و اصطلاحات پرکاربرد در

منطق و فلسفه هستند. اصطلاح ضروری (بدیهی) در مقابل اصطلاح «نظری» است. بدین نحو که هر یک از تصورات و تصدیقات یا بدیهی هستند و یا نظری. (مطهری، بی تا: ج ۵، ۵۴)

نظری، ادراکی است که به خودی خود، معلوم نیست بلکه نیاز به فکر و اندیشه دارد. به عبارت دیگر قضیه نظری، قضیه‌ای است که برای اثبات آن به دلیل و برهان نیاز است و تصدیق آن بدون دلیل و برهان ممکن نیست. (جناتی، بی تا: ۳۸۶) بدین نحو که ذهن در قضاوت و حکم میان دو چیز، نیازمند به دلیل است، و صرف تصور دو طرف نسبت کافی نیست که ذهن جزم و یقین به وجود یا عدم وجود نسبت کند، بلکه باید دلیلی در کار باشد تا ذهن میان دو طرف نسبت، حکم کند. مثل قضیه $۲۲۵=۱۵ \times ۱۵$ ، و یا این که ابعاد جهان آیا متناهی یا نامتناهی است، که قضایایی نظری و نیامند به فکر و استدلال هستند. و یا مثل این قضیه که عالم حادث است. تصدیق قضیه مذکور، بر تشکیل قیاس و ترتیب صغری و کبری مترتب است، تا برای ما جزم به این قضیه و حکم به حدوث عالم حاصل شود. در مقابل، بدیهی، ادراکی است که نیاز به فکر و اندیشه نداشته و خود به خود معلوم است. به عبارت دیگر قضیه ضروری، قضیه‌ای است که برای اثبات آن نیازی به ترتیب قیاس و اقامه دلیل و برهان نبوده و ذهن در قضاوت و حکم میان دو چیز، بی نیاز از دلیل است، یعنی صرفاً تصور دو طرف نسبت کافی است که ذهن جزم و یقین به وجود یا عدم نسبت کند، مثل این که بگوییم آتش داغ است، که در قضیه مذکور، صرف تصور آتش و داغ - بدون این که نیاز به هیچ دلیلی باشد - کافی است برای این که حکم به داغ بودن آتش کنیم. یا مثل قضیه «پنج از چهار بزرگ‌تر است» و یا این که «جمع میان نقیضین ممتنع است»، که تصدیق هیچ کدام نیازی به فکر و استدلال ندارد. (جناتی، بی تا: ۲۳۹)

بنابراین هر حکم اعتقادی یا عملی در اسلام که برای اثبات این که جزئی از اسلام و برنامه - های آن است نیاز به دلیل ندارد ضروری دین محسوب می شود. (شعرانی، ۱۴۱۹: ج ۲، ۷۴۸)

مثل نماز و بلکه مثل ختان. زیرا ختان در شریعت اسلام از اموری است که ثبوت آن ضروری دین است و هر مسلمان و بلکه غیرمسلمانی این را می داند که این مسئله جزئی از دین حضرت رسول ﷺ و از ویژگی ها و خصائص مسلمانان است. همین طور هر حکم اعتقادی یا عملی که برای این که جزئی از یک مذهب و برنامه های آن است، نیاز به دلیل ندارد، ضروری آن مذهب محسوب می شود، مثل امامت یا متعه و... که ضروری مذهب تشیع محسوب می شوند.

(موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱۷۹)

جحد

واژه جحد به معنای انکار از روی علم (مصطفوی، ۱۴۰۲: ج ۲، ۵۶)، و در مقابل واژه اقرار است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۳، ۷۲؛ مصطفوی، ۱۴۰۲: ج ۲، ۵۶) جحد یعنی نفی کردن هر چیزی که در دل و خاطر انسان ثابت و درست است و انسان آن را پذیرفته (خسروی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۳۸۲) و یا اثبات کردن هر چیزی که نادرست است و انسان در دل و خاطر آن را نپذیرفته و نفی می‌کند. (همان) خداوند می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾

انکار آیات الهی کردند در حالی که جانهاشان به آن یقین داشت. (نمل: ۱۴)

نیز در آیه شریفه ﴿بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾ (اعراف: ۵۱)، واژه جحد به همین معنی یعنی انکار با علم به کار رفته است. «جَحَدَ حَقَّهُ» به معنای این است که شخص حق دیگری را با این که علم به آن دارد، انکار کند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۳، ۱۰۶) نیز «جَحَدَ جَمِيلَهُ»، یعنی شخص، خوبی و نیکویی دیگری را - با این که می‌بیند و به آن علم دارد - منکر شود. (بستانی، ۱۳۷۵: ۲۸۹)

چه بسا گفته شود جحد، شامل انکار از روی جهل نیز می‌شود زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ (نمل: ۱۴)، و حال آن که اگر جحد فقط شامل انکار از روی علم و یقین بود نیازی نبود خداوند بفرماید: «و استیقنتها انفسهم». پس این که خداوند فرموده است: جحدوا بها و استیقنتنها، دلالت دارد بر این که انکار و جحد منحصر به صورت یقین و علم نیست، بلکه صورت دیگری نیز دارد و آن جایی است که شخص منکر، علم و یقین ندارد بلکه از روی جهل انکار می‌کند. پاسخ این است که جمله «و استیقنتنها...»، توضیح معنای جحد و موکد آن است نه بیانگر یک شق و تقسیم از جحد. (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۳۴۳)

آن گونه که برخی مفسرین گفته‌اند، جحد از مراتب کفر است، بلکه جحد به معنای عام آن، شامل همه مراتب کفر می‌شود که عبارتند از جحد نسبت به خداوند تبارک و تعالی، جحد نسبت به رسالت پیامبر ﷺ و جحد نسبت به وصایت ائمه علیهم السلام و جحد نسبت به قیامت و آیات و نعمت‌های الهی (مصطفوی، ۱۴۰۲: ج ۲، ۵۷). قرشی در کتاب قاموس قرآن ذیل آیه شریفه ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ (نمل: ۱۴) می‌گوید:

این آیه یکی از مشکلات مهم را حل می‌کند و آن این که آدمی از لحاظ عقل و منطق و

دلیل به مطلبی یقین می‌کند ولی در مقام تسلیم قلبی به آنچه یقین کرده تسلیم نمی‌شود و انکار می‌کند مثلاً معاویه به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام یقین داشت ولی تسلیم نمی‌شد و اقرار نمی‌کرد و آن را انکار می‌نمود. (قرشی، ۱۴۱۲: ج ۲، ۱۸)

شیطان به خدا یقین داشت، و می‌گفت: «رَبِّ بِمَا أَعُوَيْتَنِي» (حجر: ۳۹)، «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ...»، (اعراف: ۱۲) به روز قیامت نیز عقیده داشت و می‌گفت: «رَبِّ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ» (حجر: ۳۶) به پیامبران نیز معتقد بود و می‌گفت: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (حجر: ۴۰) و می‌دانست که مخلصینی از بندگان خواهند بود، اما با همه اینها تسلیم نمی‌شد و خداوند درباره او فرمود: «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۳۴) علت این همه بدبختی فقط امتناع و عدم تسلیم بود. به آنچه یقین داشت تسلیم نشد بلکه از دستور خدا امتناع نموده و تکبر ورزید. روح مطلب در این جاست که کفار می‌دانند و تسلیم نمی‌شوند و از روی اغراض، حق را انکار می‌کنند و مصداق «أَصَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» (جائیه: ۲۳) هستند، ولی اگر کسی حق را نداند و یا نتواند ایمان بیاورد و یا حق به او تبلیغ نشده باشد، حساب او حساب دیگری است. (قرشی، ۱۴۱۲: ج ۲، ۱۹)

مدعیان دروغین مهدویت

با توجه به وجود اعتقاد مهدویت و ظهور منجی در میان شیعیان، (اسحاقی، ۱۳۸۸: ۲۴) همیشه در طول تاریخ تشیع، افرادی بوده و هستند که با سوءاستفاده از این اعتقاد، خود را به دروغ، به عنوان مهدی موعود معرفی نموده و یا می‌نمایند. البته گاهی نیز بدون این که خود شخص ادعایی داشته باشد برخی دیگر از سر جهل و نادانی و یا شدت گرفتاری و مشقت، و یا از روی برخی اغراض شیطانی، آنان را مهدی موعود می‌پنداشتند. (کمره ای، ۱۳۷۷: ج ۱، ۵۸) بنابراین این افراد را که به آنان «مدعیان مهدویت» یا «متمهدیان» و یا «مدعیان دروغین» گفته می‌شود، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) اشخاصی که دیگران از سر نادانی یا برخی انگیزه‌ها، آنان را «مهدی موعود» معرفی نمودند

به گواه تاریخ، برخی از افرادی که به عنوان مهدی موعود و منجی میان مسلمانان معرفی شده‌اند، نه تنها خودشان چنین ادعایی نداشتند که حتی راضی به این ادعا نیز نبودند؛ بلکه برخی از پیروان و مریدان آنان علی‌رغم میل خود این افراد، چنین عنوانی را به آنان نسبت دادند. (اوسطی، ۱۳۸۶: ۲۸۸) این افراد تلاش می‌نمودند برای نفوذ حرفشان در بین مردم، برخی علائم و نشانه‌های حضرت مهدی علیه السلام را که در روایات معصومین علیهم السلام نقل شده، بر

این افراد، تطبیق و تفسیر نمایند. برای نمونه محمد حنفیه (کیسانیه)، زید فرزند امام سجاد علیه السلام و محمد بن عبدالله محض معروف به نفس زکیه را می‌توان به عنوان چهره‌هایی از این گروه نام برد. (مرکز تحقیقات حج، بی تا: ج ۴۹، ۲۰۳)

ب) ادعای مهدویت به جهت اغراض دنیوی (جاه طلبی، قدرت خواهی و ...)

در میان مدعیان مهدویت، بسیاری افراد بوده و هستند که با انگیزه‌ها و اغراض دنیوی و فریبکارانه (مثلاً با نیت جاه طلبی، کسب قدرت و یا ثروت) ادعای مهدویت نمودند. این افراد برای کسب مقبولیت در میان مردم و جذب آنها به خود و رونق بخشیدن به بازار مریدپروری، به دروغ خود را مهدی موعود و منجی آخرالزمان معرفی می‌نموده یا می‌نمایند. (کمره ای، ۱۳۷۷: ج ۱، ۵۷) از جمله آنان مهدی عباسی بود که پدرش منصور دوانیقی ادعا کرد پسرش «مهدی عباسی» همان مهدی موعود است. جعفر کذاب نیز یکی دیگر از چهره‌های این گروه است.

ج) ادعای مهدویت تحت مدیریت و نقشه استعمار و دشمنان اسلام

گروه دیگری که در میان مدعیان دروغین مهدویت دیده می‌شوند افرادی هستند که تحت اشراف و مدیریت برخی کشورهای استعمارگر و در جهت پیشبرد اهداف شوم آنان در کشورهای اسلامی، ادعای مهدویت و منجی‌گری نمودند. همان‌گونه که روشن است کشورهای استعمارگر، از راه‌ها و شیوه‌های گوناگون و متنوعی برای استثمار کشورهای اسلامی استفاده نمودند، یکی از شیوه‌ها، سوءاستفاده از اندیشه و عقیده مهدویت و به عبارت دیگر مهدی‌تراشی بوده است. (کمره ای، ۱۳۷۷: ج ۱، ۵۹) بدین نحو که برخی افراد مستعد را به دلخواه خود تربیت نموده و سپس تشویق نموده یا دستور می‌دادند ادعای مهدویت نمایند و البته در این مسیر با همه امکانات آنان را حمایت می‌کردند. از جمله این افراد می‌توان به علی محمد باب اشاره نمود که فرقه بابیه را پایه‌گذاری کرد. (شمیم، ۱۳۸۷: ۱۳۹)

بدیهی است گروه اول، چون خودشان هیچ ادعایی نسبت به مهدویت ندارند و بلکه منکر چنین ادعایی نیز هستند ارتباطی به موضوع نوشتار پیش رو ندارند، اما گروه دوم و نیز سوم، از آن جا که به جهت برخی اغراض دنیوی به طور مستقیم یا به تحریک دیگران، مدعی امامت، مهدویت و منجی‌گری هستند، و این عمل از یک سو متضمن انکار امامت امام حق، و از سوی دیگر ادعای امامت به نا حق است، از نظر فقهی و نیز حقوقی به تبیین ماهیت عمل آنان و نیز مجازاتی که برای آن عمل مقرر شده، خواهیم پرداخت.

دیدگاه‌های فقهی راجع به حکم مدعی دروغین امامت

شخصی که به دروغ ادعای مهدویت می‌کند، این ادعای او در حقیقت متضمن دو امر است. یکی ادعای این که او امام است در حالی که در حقیقت و نزد خداوند از چنین جایگاهی برخوردار نیست. دوم این که منکر امامت امام زمان علیه السلام است، چرا که او ادعا می‌کند خودش امام است، و از آن جا که امام زمان علیه السلام نمی‌تواند بیش از یک نفر باشد، ادعای او مستلزم انکار امامت حضرت حجت علیه السلام می‌باشد. در خصوص این که آیا شخص با انکار امامت که ضروری مذهب تشیع است، از دین خارج می‌شود یا خیر، در بین فقهاء اختلاف نظر است که در ادامه به بیان آن خواهیم پرداخت.

اعتقادات و احکام ضروری به دو دسته تقسیم می‌شوند یا ضروری دین هستند یعنی جزء ضروریات و بدیهیات دین مبین اسلام هستند مثل رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا معاد و...، و یا ضروری مذهب، مثل امامت و نکاح موقت و... که اگرچه جزء ضروریات دین اسلام نیستند اما جزء احکام اعتقادی و عملی ضروری و روشن مذهب تشیع محسوب می‌شوند. همه فقهاء امامیه اتفاق نظر دارند که انکار ضروری دین، موجب ارتداد و کفر می‌شود و مجازات این عمل، چنان چه شخص مرتد فطری باشد، کشته شدن و قتل است و اموال او بین وراثت تقسیم می‌شود و همسرش از او جدا شده و عده وفات نگه می‌دارد. (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۴۱، ۶۰۵) ظاهراً در خصوص شرط، «عالم بودن شخص منکر»، نسبت به این که مسئله مورد انکارش ضروری دین است اختلاف نظر ندارند و همه فقهاء (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳: ج ۸، ۳۵۷) حکم ارتداد منکر ضروری دین را منوط به این دانسته‌اند که شخص منکر، علم به ضروری بودن آن در دین اسلام داشته باشد و الا انکار در صورت جهل، موجب ارتداد فرد نخواهد شد (اصفهانی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۶۵۸). البته ظاهراً فرض بر این است که اشخاصی که در کشور اسلامی زندگی می‌کنند، عالم به احکام ضروری اسلام هستند و لذا به مجرد انکار ضروری دین، حکم به ارتداد آنان خواهد شد. (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۶، ۴۶) اما در خصوص ارتداد شخصی که منکر ضروری مذهب است، بین فقهاء اختلاف نظر است که در ذیل اقوال فقهاء امامیه در خصوص مسئله مذکور را بیان می‌کنیم:

الف) ارتداد شخص منکر ضروری مذهب در صورت جحد

برخی فقهاء معتقدند انکار ضروری مذهب مثل انکار حلیت ازدواج موقت در مذهب تشیع، از سوی شخص پیرو آن مذهب، موجب ارتداد و خروج او از دین اسلام می‌شود (موسوی

گلیپایگانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۳۲۵) زیرا دین نزد چنین فردی شامل ضروری مذهب نیز می‌شود. و چه بسا بتوان گفت انکار یکی از ائمه اطهار علیهم‌السلام توسط فرد شیعه، نیز یکی از مصادیق انکار ضروری مذهب است که موجب ارتداد منکر آن می‌شود. بنابراین انکار مسائلی چون امامت ائمه علیهم‌السلام، وجوب مسح در وضو و حلیت نکاح موقت از سوی یک فرد شیعه موجب ارتداد او می‌شود چون این موارد جزء اعتقادات و دین او محسوب می‌شود و این عمل او انکار ضروری دین محسوب می‌شود. (املی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۹۰) اما اگر همه یا یکی از موارد فوق را یک فرد غیرشیعه از مسلمانان منکر شود، باعث ارتداد او نخواهد شد چون این موارد جزء اعتقادات و دین او نبوده پس عمل او انکار ضروری دین محسوب نشده و موجب ارتداد او نمی‌شود. (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ج ۴، ۷۴)

برخی روایات نیز دلالت بر همین حقیقت دارد مثل روایت محمدبن مسلم که می‌گوید به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم حکم کسی که یکی از شما ائمه علیهم‌السلام را انکار کند، چگونه است؟ حضرت فرمود:

هرکس با علم، امامی از ائمه علیهم‌السلام را انکار کند و از او و دینش، تبری بجوید، کافر و مرتد از دین اسلام است زیرا همانا امام از جانب خدا منصوب شده و دینش نیز همان دین خداست و در این حالت هرکس از دین خدا تبری بجوید، خونس مباح است، مگر این که از اعتقاد باطلش برگردد و از آنچه گفته، به سوی خدا توبه کند. (حرعاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۸، ۳۵۱)

و نیز روایت احمدبن مطهر که می‌گوید:

عده‌ای از شیعیان در خصوص فردی که در امامت امام موسی کاظم علیه‌السلام توقف نموده و ائمه بعدی را نپذیرفته به امام حسن عسکری علیه‌السلام نامه نوشتند، حضرت در پاسخ نوشت: «اعمال آنان را تأیید مکن و از آنان تبری بجوی، من از آنان به سوی خدا تبری می‌جویم. آنان را دوست مدار و مریض‌های آنان را عیادت مکن و در تشییع جنازه آنان شرکت مکن و هرگاه یکی از آنان وفات نمود هرگز بر او نماز مگذار. هرکس امامی را که از جانب خدا نصب شده، تکذیب نماید و یا کسی را که از جانب خداوند امام نیست به عنوان امام بپذیرد، همانند کسی است که می‌گوید خداوند سومی از خدایان سه‌گانه است. هرکس امامت آخرین امام ما را منکر شود همانند کسی است که امامت نخستین امام ما را منکر شده است». (حرعاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۸، ۳۵۲)

در منابع فقهی شیعه، روایات بسیاری دیگر نیز وجود دارد که دلالت بر این مطلب دارد اما به جهت رعایت اختصار از بیان آن خودداری می‌نمایم. (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۴۱، ۶۰۲)

بحرانی نیز در کتاب *حدائق الناضره* پس از بیان این که استحلال شرطی که مورد اجماع فقهاء است مثل شرط بودن طهارت، یا جزئی که مورد اجماع است مثل رکوع، همانند استحلال اصل نماز، موجب ارتداد و کفر می شود، اما شرط یا جزئی که در خصوص آن اختلاف نظر است مثل تعیین سوره فاتحه در نماز یا وجوب طمأنینه، موجب ارتداد و کفر منکر آن نمی شود، می گوید: گویا فقهاء بین ضروری دین و ضروری مذهب تفاوت قائل هستند (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱۷۸) و الا تعیین خواندن سوره فاتحه در نماز و وجوب طمأنینه در نماز نزد شیعه، مسئله ای اجماعی است و اختلاف در این دو بین شیعه و اهل سنت است. و این فرق (تفاوت بین ضروری دین با ضروری مذهب) از نظر من مورد اشکال است زیرا دلیلی بر این مطلب وجود ندارد. (بحرانی، ۱۴۰۵: ج ۱۱، ۱۴)

طبق اعتقاد این دسته از فقهاء امامیه، چنین فردی (منکر ضروری مذهب) اگر مرتد فطری باشد، در صورت توبه و رجوع به اسلام، توبه و اسلام او پذیرفته نمی شود و وجوب قتل او حتمی است. هم چنین همسرش از او جدا می شود و عده وفات نگه می دارد و اموالش نیز بین ورثه او تقسیم می شود حتی اگر این فرد، از قلمرو کشور اسلامی فرار کند و با این کار، مانع اجرای حکم اعدام شود. و این حکم مورد اجماع فقهای شیعه می باشد. (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۴۱، ۶۰۵) البته علیرغم این که توبه چنین شخصی نسبت به احکام فوق (اعدام، جدایی همسر و تقسیم اموال) بی اثر است اما برخی توبه او را نسبت به غیر این احکام از جمله عبادات او و... دارای اثر و مورد قبول دانسته اند. (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۴۱، ۶۰۵)

برخی فقهاء امامیه پس از بیان روایات بیانگر کفر شخص منکر ضروری مذهب، گفته اند این روایات، جحد را موجب کفر و ارتداد دانسته اند و جحد همان گونه که قبلاً نیز بیان شد، کسی است که از روی علم، چیزی را انکار کند و در کفر و ارتداد چنین شخصی تردید نیست. بنابراین اگر شخصی از روی جهل، ضروری مذهب را منکر شود، مرتد و کافر نخواهد بود. البته چه بسا گفته شود جحد، شامل انکار از روی جهل نیز می شود زیرا خداوند در قرآن می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ»، (نمل: ۱۴) و حال آن که اگر جحد فقط شامل انکار از روی علم و یقین بود نیازی نبود خداوند بفرماید: «وَأَسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ». پاسخ این است که جمله «و استیقننها...»، توضیح معنای جحد و موکد آن است نه بیانگر یک شق و تقسیم از جحد. (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۳۴۳) بنابراین فی الجمله اعتقاد به این که هر منکر ضروری مذهب، مرتد و کافر تلقی شود دشوار است خصوصاً این که چنین افرادی در دوران حیات ائمه علیهم السلام حضور داشتند و برخورد معصومین علیهم السلام با این افراد، همانند برخورد با کفار نبوده است.

بدون تردید برخورد ائمه علیهم‌السلام با واقفی‌ها، حکایت از کفر آنان ندارد و مانند کفار با آنان برخورد نمی‌کردند. یا آن علوی مشهور که نزد هارون رفت و از امام موسی کاظم علیه‌السلام نزد او بدگویی کرد به حدی که هارون اقدام به قتل امام نمود، آیا او نزد ائمه علیهم‌السلام کافر بود؟! بنابراین روایاتی که دلالت دارد بر کفر کسی که ائمه علیهم‌السلام را عصیان نماید یا مقصود، عصیان همراه با انکار از روی علم است یا مقصود از کفر، کفر مصطلح نیست بلکه مقصود از کفر، عدم کامل بودن ایمان این افراد است. یعنی علی‌رغم مسلمان بودن و محقون الدم بودن، از ایمان کامل برخوردار نیستند. (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۳۴۳)

مشهور فقهاء امامیه نیز بر این اعتقاد هستند که حکم به ارتداد شخص جاهل به ضروری مذهب بودن مسئله، مشکل است، خصوصاً انکار ضروریاتی مثل امامت برخی از ائمه علیهم‌السلام توسط عده‌ای از شیعیان همانند زیدی‌ها و فطحی مذهببان و اسماعیلی‌ها و واقفی‌ها و... که معهود نیست با پیروان چنین فرقه‌هایی معامله کفار و مرتدین شود. (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ج ۴، ۷۴) بله اگر فردی شیعه با شناخت و علم به احکام مذهب تشیع، و جزم به این که آن حکم از احکامی است که خداوند تعالی نازل نموده است یا این که امام را به طور دقیق بشناسد و معتقد باشد که از ناحیه خداوند متعال و به زبان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یا یکی از ائمه قبلی، معین شده است و یقین به این داشته باشد و حجت بر او تمام شده باشد و با این وصف آن امام و سخنانش را انکار کند، چنین شخصی در حقیقت خداوند متعال و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در این مورد و مسئله، رد نموده است و از دین خارج می‌شود و واژه جحد در روایت شریفه «من جحد إماماً من الأئمة و برئ منه و من دینه»، شامل چنین انکاری می‌شود. (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ج ۴، ۷۴)

هم چنین آملی در کتاب *مصباح الهمدی* پس از بیان نجس بودن منکر الوهیت و منکر توحید و منکر رسالت، می‌گوید:

منکر ضروری دین نیز در صورت توجه و التفات به این که آن مسئله ضروری دین است نجس است زیرا انکار او با توجه به این که آن مسئله ضروری دین است، موجب انکار رسالت می‌شود. ایشان سپس انکار ضروری مذهب توسط شخص دارای همان مذهب را موجب کفر و نجاست فرد می‌داند زیرا دین نزد چنین شخصی عبارت است از همان مذهبی که او معتقد بدان است. بنابراین انکار امامت یکی از ائمه اطهار علیهم‌السلام یا انکار حضرت حجت علیه‌السلام توسط یک شخص امامی مذهب، موجب ارتداد و نجاست او خواهد شد، و روایت محمد بن مسلم و احمد بن مطهر و دیگر روایات راجع به کفر منکرین ائمه اطهار علیهم‌السلام دلالت بر همین مطلب دارند. (آملی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۹۰)

ایشان در ادامه می‌گویند این که انکار ضروری مذهب موجب کفر می‌شود در صورتی است که شخص منکر، به ضروری مذهب بودن آن مسئله، متوجه و عالم باشد اما در صورت عدم علم به ضروری مذهب بودن آن، در نجاست و کفر آن فرد دو احتمال است که این دو احتمال ناشی از این نکته است که آیا انکار ضروری مذهب به تنهایی، سبب مستقل و تام کفر است همان‌گونه که صاحب *مفتاح الکرامه* این نظر را به ظاهر اصحاب نسبت می‌دهد یا این که ضروری مذهب، سبب مستقل نیست بلکه در صورتی که موجب تکذیب حضرت رسول ﷺ شود موجب کفر است همان‌گونه که نظر جماعتی از محققین مثل اردبیلی، صاحب *ذخیره و کاشف اللثام* و محقق خوانساری و محقق قمی این دیدگاه است، به دلیل این که هیچ روایتی بر سبب مستقل بودن آن برای تحقق ارتداد و کفر، دلالت ندارد. اجماعی نیز بر این مسئله وجود ندارد بلکه اجماع بر خلاف آن است. (آملی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۹۰)

ب) ارتداد شخص منکر ضروری مذهب، در صورت مستلزم انکار الوهیت، توحید و یا رسالت بودن

برخی فقهاء تنها در صورتی انکار ضروری مذهب را موجب کفر و ارتداد دانسته‌اند که منجر به انکار رسالت یا الوهیت و یا توحید شود اما در غیر این صورت، متعقدند تحقق ارتداد و کفر شخص دشوار و مشکل است. (سبزواری، ۱۴۱۳: ج ۱، ۳۷۶) شیخ صدوق در باب اعتقاد نفی جبر و تفویض می‌گوید:

اعتقاد ما در خصوص مسئله جبر و تفویض، سخن امام صادق علیه السلام است که فرمودند:
«لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین». (ابن بابویه، ۱۴۱۸: ۱۸)

بنابراین اعتقاد به تفویض احکام شرعی (حلال و حرام) به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، مخالف با مذهب امامیه است و اما این که این اعتقاد مخالف با ضروری دین باشد و موجب کفر و نجاست قائل آن شود متوقف بر این است که مستلزم تکذیب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و انکار نبوت و قرآن باشد. بدون تردید برخی اقسام تفویض مستلزم سلب قدرت و نقض توحید است و هم چنین تکذیب رسول صلی الله علیه و آله و قرآن را در پی دارد چرا که قرآن می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾. (مائده: ۶۴)

بنابراین انکار این‌گونه ضروریات مذهب، موجب کفر و ضلالت فرد می‌شود و معتقد به چنین اندیشه‌ای، کافر و نجس خواهد بود. (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۲۵) اما سایر موارد از

ضروریات مذهب در صورت تکذیب، موجب کفر و ارتداد نمی‌شود زیرا چنین تکذیبی، موجب خروج از مذهب تشیع می‌شود نه خروج از اسلام، (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ج ۳، ۴۴۱) برخلاف تکذیب پیامبر ﷺ که موجب انکار ضروری دین و خروج از دایره اسلام و ورود به حوزه کفر می‌شود. (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۲۶)

ج) ارتداد با مطلق انکار (و لو بدون علم) یکی از ضروریات مربوط به اصول مذهب

برخی فقهاء معتقدند در مسئله انکار ضروری مذهب باید بین صورتی که ضروری مذهب از اصول است با صورتی که ضروری مذهب، جزء فروع است، تفاوت قائل شویم، بدین شکل که در فرض نخست، حکم به کفر منکر ضروری مذهب می‌شود چه انکار او از سر عناد و دشمنی باشد چه به جهت شبهه؛ چه منکر در حقش انکار قابل پذیرش باشد و چه - به دلیل رشد و نمو او در کشورهای اسلامی - انکار قابل پذیرش نباشد؛ زیرا ضروری از اصول که وجوب تدین به آن اثبات شده - مثل معاد جسمانی و ... - همانند تدین به اصل الوهیت و رسالت است لذا تفکیک در اعتقاد به این که برخی از این مسائل را بپذیرد و برخی را انکار کند، اقرار به اسلام نخواهد بود. پس همان گونه که منکر الوهیت یا رسالت - و لو انکارش به جهت شبهه باشد - مسلمان نیست (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۶، ۴۸) همین گونه منکر معاد جسمانی یا مودت اهل بیت، کافر خواهد بود، زیرا این قسم از ضروریات مذهب، اعتقاد بدان در اصل تحقق اسلام مؤثر است بنابراین بدون تحقق آن، فرد مسلمان نخواهد بود و لو این که عدم تحقق این اعتقاد ناشی از شبهه و قصور باشد. اما اگر ضروری مذهب از فروع باشد باید گفت چنانچه انکار آن موجب تکذیب حضرت رسول ﷺ شود موجب کفر شخص منکر می‌شود زیرا چنین فردی منکر رسالت شده است. (آملی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۹۱) اما اگر انکار آن موجب تکذیب حضرت رسول ﷺ نشود، دو حالت دارد یا این انکار، با عدم تدین به آنچه حضرت رسول ﷺ آورده و لو اجمالاً همراه است، در این صورت منکر، مرتد و کافر خواهد بود، چون این شخص متدین به دین اسلام نیست، یا این که این انکار، با عدم تدین همراه نیست، در این صورت نیز منکر یا فردی است که در حق او شبهه و جهل قابل قبول نیست مثل فردی که در کشور اسلامی بزرگ شده است و ظاهراً این احکام - که بر بچه و پیر مخفی نیست - به گوش او رسیده، در این صورت شخص، کافر و مرتد است چون روایات ظهور در کفر چنین فردی دارد، یا این که منکر فردی است که در حق او شبهه و جهل قابل قبول است که در این صورت منکر، کافر تلقی نمی‌شود. بنابراین با توجه به مطالب فوق روشن شد کسی که آنچه را قطع به جزء دین بودن آن دارد، انکار کند و لو این که

ضروری دین نباشد بلکه اجماع بر آن نیز نباشد، این انکار موجب کفر او می‌شود زیرا منکر آن، قطع دارد به این که مسئله مورد انکار جزء دین است لذا انکار او موجب انکار دین می‌شود. برخی از روایات نیز دلالت بر همین مطلب دارد. (آملی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۹۲)

د) عدم ارتداد منکر ضروری مذهب

برخی فقهاء امامیه می‌گویند فقط انکار ضروری دین موجب ارتداد و کفر شخص منکر می‌شود اما انکار ضروری مذهب که گروهی از مسلمانان آن را پذیرفته و گروهی نیز مخالف آن هستند، موجب خروج از دین نمی‌شود و لذا فرد منکر مرتد نخواهد بود، زیرا انکار ضروری مذهب، موجب تکذیب و انکار رسالت حضرت رسول ﷺ نیست، بله با این انکار، شخص منکر از مذهب مزبور، خارج می‌شود. (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱۷۸) هم چنین انکار ضروری دین نیز در صورتی منجر به ارتداد شخص منکر می‌شود که آن شخص علم به ضروری دین بودن آن حکم داشته باشد و الا انکار با جهل، موجب ارتداد منکر نخواهد شد. (اصفهانی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۴۰۲) البته برخی گفته‌اند مقصود از ضروری دین آن حکم و اعتقادی است که شخص یقین دارد که جزء دین است و لو یقین او از طریق برهان و دلیل حاصل شده باشد و آن اعتقاد مورد اجماع همه نباشد، زیرا ظاهراً دلیل کفر منکر این است که او شریعت و رسالت حضرت رسول ﷺ را منکر شده است و این امر با انکار آنچه که فرد به طور یقینی آن را جزء دین می‌داند، حاصل می‌شود. با این وجود انکار هر اعتقادی که مورد اجماع مسلمانان باشد موجب ارتداد منکر نمی‌شود، زیرا ملاک ارتداد، انکار بعد از علم (به جزء دین بودن) است نه انکار بدون علم. اما از آن جا که غالباً همه مسلمانان نسبت به ضروریات دین، علم دارند، انکار ضروری دین را ملاک و مدار، ارتداد دانسته و حکم به ارتداد چنین شخصی نموده‌اند. (اردبیلی، ۱۴۰۳: ج ۳، ۱۹۹)

صاحب *جوهر* نیز - که در بخشی از کتاب *جوهر*، منکر ضروری مذهب را کافر دانسته است، و در مسئله کفر مدعی نبوت گفته است مدعی امامت نیز همانند مدعی نبوت کافر و مرتد است و همین‌گونه کسی که شک و تردید کند در امامت یکی از ائمه علیهم‌السلام، البته منوط به این که چنین فردی دارای مذهب تشیع باشد زیرا تنها چنین فردی را می‌توان گفت با انکار یا تردید در امامت امام معصوم علیه‌السلام، منکر ضروری دین شده است زیرا دین نزد او شامل ضروریات مذهب تشیع از جمله امامت نیز می‌شود بنابراین مدعی امامت یا تشکیک‌کننده در آن، همانند منکر حلیت نکاح موقت است - در ادامه می‌گوید:

انصاف این است که علیرغم مطالب فوق، حکم مذکور خالی از اشکال نیست و همین‌گونه است کلام در خصوص کسی که امامت یکی از ائمه علیهم‌السلام را انکار کند. (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۴۱، ۴۴۲)

علاوه بر این‌که واژه کفر در برخی موارد بر معنای غیرمصطلح آن، اطلاق شده است مثل اطلاق کفر توسط خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم بر تارک حج و نه منکر آن، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾. (آل عمران: ۹۷)

بنابراین با وجود این احتمال، حکم به ارتداد و مهدور الدم بودن چنین فردی، مشکل است. (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۳۴۴) علاوه بر این‌که این‌گونه افراد که منکر ضروری مذهب می‌شدند در دوران ائمه علیهم‌السلام بسیار بودند و آن ذوات مقدس با ایشان معامله کافر و مرتدین را نداشتند، بلکه حتی برخی از این رفتارها از برخی افراد در محضر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اتفاق می‌افتاد و حضرت حکم به ارتداد ایشان نمی‌کرد. همان‌گونه که حکایت شده یکی از همسران حضرت در ماجرای گفتند: خداوند از بالای عرش سخنان ما را شنود می‌کند و خیال می‌کرد که خداوند - همانند اعتقاد مجسمه - در بالای عرش مستقر است. با این حال با حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زندگی می‌کرد و حضرت ایشان را از منزلش اخراج نکرد و توبه نداد و حکم به قتل او نداد. بنابراین واژه کفر در بسیاری از موارد در موضوع انکار ضروری مذهب، بر نوعی و مرتبه‌ای از مراتب مختلف آن اطلاق شده و به معنای کفر مصطلح نیست. (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۳۴۴)

لذا ایشان در خصوص منکر امامت ائمه علیهم‌السلام نیز می‌گوید:

امامت به معنایی که نزد امامیه پذیرفته شده، از ضروریات دین نیست. بلکه ضروری دین عبارت است از امور واضح و بدیهی نزد همه طبقات و مذاهب اسلامی. با این وصف نه تنها امامت ضروری دین نیست که شاید ضرورت نزد بسیاری از مسلمانان، عدم امامت باشد. بنابراین روایاتی که دلالت بر کفر چنین افرادی می‌کند باید حمل بر بعضی از مراتب کفر می‌شود. (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ج ۳، ۴۳۲)

بله امامت از اصول مذهب تشیع است و منکر امامت از مذهب تشیع - و نه اسلام - خارج می‌شود. علاوه بر این‌که بر فرض امامت را جزء ضروریات بدانیم، نه تنها دلیلی - مثل اجماع یا ادله دیگر - بر نجاست منکر این‌گونه ضروریات وجود ندارد بلکه حتی ادله‌ای بر عدم نجاست آنها نیز وجود دارد. (همان: ۴۴۱)

بررسی روایات راجع به انکار و یا ادعای امامت و نظریه مختار

با نگاهی اجمالی به روایات باب ادعای امامت، می‌توان گفت روایات مذکور دارای مضامین متعدد و متفاوتی است. برخی از این روایات راجع به کسی است که مدعی امامت شده، بدون این‌که از جانب خداوند امام باشد. در مقابل، برخی از روایات دیگر، راجع به کسانی است که امامت امام منصوب از جانب خداوند را انکار می‌کنند و یا شخصی را که از جانب خداوند امام نیست، به عنوان امام می‌پذیرند. نیز لسان روایات در خصوص حکم و مجازات دنیوی یا اخروی این افراد متفاوت است. بنابراین با توجه به نکات فوق، روایات را دسته‌بندی نموده و مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

الف) دسته‌ای از روایات، تنها در خصوص افراد مدعی دروغین امامت بوده و بیانگر آن هستند که افراد مدعی دروغین امامت - که در حقیقت این شأن و جایگاه را ندارند - بر خداوند دروغ بسته‌اند و روز قیامت با صورتی سیاه و زشت محشور می‌شوند. همان‌گونه که روشن است این دسته از روایات صرفاً عذاب و مجازات اخروی این گناه را بیان کردند و هیچ اشاره‌ای به مجازات دنیوی عمل فوق نمودند. مثل روایت سوره بن کلب از ابی جعفر علیه السلام که می‌گوید:

قُلْتُ لَهُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ، قَالَ مَنْ قَالَ إِنِّي إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ قَالَ قُلْتُ وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا قَالَ وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا قُلْتُ وَإِنْ كَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي تَالِبٍ علیه السلام قَالَ وَإِنْ كَانَ. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۷۲)

هم‌چنین در روایتی دیگر حُسن بن المُختار می‌گوید:

قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ... قَالَ كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ قُلْتُ وَإِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا قَالَ وَإِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا. (همان)

نیز در روایتی مُحَمَّد بن منصور می‌گوید:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ قَالَ فَقَالَ هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِالزِّنَا وَ شَرِبَ الخُمْرَ أَوْ شَىءٍ مِنْ هَذِهِ المَحَارِمِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ مَا هَذِهِ الفَاحِشَةُ الَّتِي يَدْعُونَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِهَا قُلْتُ اللَّهُ أَعْلَمُ وَ وِليُّهُ قَالَ فَإِنَّ هَذَا فِي أُمَّتِهِ الجُورِ ادَّعَوْا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِالْإِثْمِ بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرَهُمُ اللَّهُ بِالْإِثْمِ بِهِمْ فَردَّ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَأخْبَرَ أَنَّهُمْ قَدَّ قَالُوا عَلَيْهِ الكَذِبَ وَ سَمَّى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً. (همان: ۳۷۳)

نیز برخی از این روایات، افراد مدعی دروغین امامت را مشمول غضب الهی می‌دانند که روز

قیامت خداوند با آنها سخن نمی‌گوید و تطهیرشان نمی‌نماید. همانند روایت ابنِ اَبی یَعْفُورِ از امام صادق علیه السلام که می‌گوید:

سَمِعْتُ يَقُولُ ثَلَاثَةَ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَن ادَّعَى
إِمَامَةً مِّنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ وَمَن جَحَدَ إِمَامًا مِّنَ اللَّهِ وَ... (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۷۳؛ عیاشی،
۱۳۸۰: ج ۱، ۱۷۸)

این روایت و روایات مشابه آن (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۷۴) نیز اگرچه ناظر به هر دو عمل «ادعای دروغین امامت» و «انکار امامت امام حق» است و همه را جرم می‌دانند اما صرفاً ناظر به مجازات اخروی این دو جرم هستند و هیچ اشاره‌ای نسبت به مجازات دنیوی این دو جرم ننموده‌اند.

در روایتی دیگر جابر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزوجل سؤال نمودم که می‌فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ قَالَ هُمْ وَاللَّهُ أَوْلِيَاءُ فُلَانٌ وَ
فُلَانٌ اتَّخَذُوهُمْ أُمَّتَهُ دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلِذَلِكَ قَالَ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ. إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ
الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ. وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا لَنَا كَرَّةٌ
فَنَنْتَبِرًا مِنْهُمْ كَمَا تَنْتَبِرُوا مِنَّا كَذَلِكَ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ
مِنَ النَّارِ

امام باقر علیه السلام فرمود:

هُمُ وَاللَّهُ يَا جَابِرُ أُمَّتُهُ الظَّلْمَةُ وَأَشْيَاعُهُمْ. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۷۴)

همان‌گونه که روشن است این دسته از روایات تنها بیانگر عذاب اخروی جرم «ادعای دروغ امامت»، و جایگاه چنین افرادی در روز قیامت هستند و هیچ‌گونه تصریح و حتی اشاره‌ای به مجازات و عقاب دنیوی این گناه ندارند. بنابراین با استناد و استدلال به روایات فوق، نمی‌توان برای افراد مدعی دروغین امامت، مجازات دنیوی تعیین کرد زیرا روایات فوق تنها ناظر به مجازات اخروی - و نه دنیوی - هستند.

ب) دسته دیگر از روایات هستند که تنها به بیان اثر وضعی این گناه بزرگ در دنیا، اشاره دارند. مثل روایت ولید بن صبیح از امام صادق علیه السلام که می‌گوید:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۷۴؛ ابن بابویه، ۱۴۰۶: ۲۱۴)

طبق روایت فوق، هرکس که از جانب خداوند به امامت منصوب نشده، چنانچه به دروغ ادعای امامت کند، خداوند عمر او را کوتاه خواهد کرد. همانگونه که روشن است این روایات نیز صرفاً اثر وضعی جرم «ادعای دروغ امامت» را بیان می‌کنند و به هیچ وجه ناظر به مجازات دنیوی این جرم نیستند تا بتوان با استناد به آنها، مجازات مدعی دروغین امامت را مشخص نمود.

ج) دسته‌ای دیگر از روایات، افرادی را که منکر امام حق هستند یا قائل به امامت شخصی هستند که از جانب خداوند به امامت منصوب نشده، مشرک به خداوند دانسته‌اند. همانند روایت *طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ* از امام صادق علیه السلام که می‌گوید حضرت فرمودند:

مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنْ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۷۳؛ ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۱۳۰)

هرکس در امامت شریک کند کسی را که از جانب خداوند امامت ندارد با کسی که از جانب خداوند امام است، همانا مشرک به خداوند است (به خداوند شرک ورزیده است)، و یا روایت احمد بن محمد بن مطهر که می‌گوید برخی از شیعیان خدمت امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشته و از حکم کسی که در امامت امام موسی کاظم علیه السلام توقف نموده، سوال نمودند. امام در پاسخ نوشتند:

لا تفرهم علی عمل، وتبرأ منه، أنا إلى الله منه برآء، فلا تتوهم، ولا تعد مرضاهم، ولا تشهد جنائزهم، ولا تصل علی أحد منهم مات أبداً، من جحد إماماً من الله أو زاد إماماً لیست إمامته من الله تعالی کان کمن قال: إن الله ثالث ثلاثة، إن الجاحد أمر آخرنا جاحد أمر أولنا. (حرعاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۸، ۳۵۲؛ اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۴۲۹)

طبق این روایت نیز افراد منکر امامت امامان بعد از امام موسی کاظم علیه السلام و نیز افرادی که شخص غیر امام را امام می‌پندارند، مشرک تلقی شده‌اند.

از آنجایی که روایات فوق که جزء دسته سوم‌اند و نیز روایات دسته چهارم مرتبط با موضوع ما است قبل از آن سخن از دلالت و مفهوم روایات، سند آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم. روایت طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام چون تمامی روایان مذکور در سلسله سند آن، افرادی مورد وثوق و اطمینان هستند، روایتی معتبر است. محمد بن احمد بن یحیی بن عمران فردی ثقه و مورد اطمینان در نقل حدیث (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۴۸؛ علامه حلی، ۱۳۸۱: ۱۴۶) جلیل‌القدر و ناقل احادیث فراوان (حلی، ۱۳۸۳: ۲۹۷) و مؤلف کتاب *نوادرالاحکمه* (طوسی، بی تا: ۴۰۸) است. محمد بن حسن بن ابی خطاب، نیز از شیعیان صاحب منزلت، اهل کوفه و فردی ثقه (طوسی،

بی تا: ۴۰۰)، از اصحاب امام جواد علیه السلام (طوسی، ۱۴۲۷: ۳۹۱؛ علامه حلی، ۱۳۸۱: ۱۴۱) و ناقل احادیث فراوان و مؤلف چند جلد کتاب از جمله کتاب *التوحید*، کتاب *المعرفه و البداء* و...، شخصی صحیح الروایت و صاحب تصانیف نیکو می باشد (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۳۴؛ حلی، ۱۳۸۳: ۲۸۵) محمدبن سنان الزاهری نیز اگرچه در خصوص آن فقهاء اختلاف نظر دارند (علامه حلی، ۱۳۸۱: ۲۵۱) و برخی او را اهل غلو و شخصی ضعیف و غیرقابل اعتماد (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۲۸؛ طوسی، بی تا: ۴۰۶) و دارای اعتقاد فاسد و کذاب می دانند، (علامه حلی، ۱۳۸۱: ۲۵۳؛ علامه حلی، ۱۳۸۳: ۵۰۴؛ ابن غضائری، بی تا: ۹۲) اما علامه در کتاب خلاصه می فرماید: شیخ مفید رحمته الله محمدبن سنان را فردی موثق و مورد اطمینان دانسته است. هم چنین نقل شده است که ایشان از یاران خاص و مورد اطمینان امام رضا علیه السلام و نیز اهل علم و ورع و از شیعیان ایشان بوده است. (مازندرانی، ۱۴۱۳: ۷۵) هم چنین بعد وفات محمدبن سنان، امام جواد علیه السلام از ایشان اعلام رضایت نموده و در حق شان دعا می فرمایند (کشی، ۱۴۹۰: ۵۰۲) که اینها همه حاکی از وثاقت ایشان است. اما طلحه بن زید دیگر راوی مذکور در سند روایت، اگرچه شخصی بتری و عامی المذهب است اما کتاب او را قابل اعتماد دانسته اند. (طوسی، بی تا: ۲۵۶؛ حلی، ۱۳۸۳: ۴۶۳؛ علامه حلی، ۱۳۸۱: ۲۳۱)

اما روایت احمدبن محمدبن مطهر از امام حسن عسکری علیه السلام، از لحاظ سندی معتبر محسوب نمی شود، زیرا روایت فوق از نظر اتصال سند، مرفوعه است و از جهت راویان مذکور در سلسله سند نیز اگرچه سعیدبن هبة الله راوندی، معروف به امام قطب الدین، فردی فقیه، صالح، ثقه و مورد اطمینان (قمی، ۱۴۰۸: ۸۶ و ۱۱۲؛ خویی، بی تا: ج ۹، ۹۷) و مؤلف چندین کتاب از جمله کتاب *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه و المعنی فی شرح النهایة* می باشد (مازندرانی، ۱۳۸۰: ۵۵؛ حائری مازندرانی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۳۴۸) ایشان عالمی متبحر، مفسری نقاد و فقیه و محدث و مروج مذهب تشیع و برخوردار از طبعی لطیف بوده است (نوری، ۱۴۱۷: ج ۳، ۸۰). برخی از ایشان به عنوان یکی از فقهاء و مجتهدین بزرگ شیعه نام برده اند (سبحانی، بی تا: ج ۷، ۲۱۵).

اما دیگر راوی سند یعنی احمدبن محمدبن مطهر بغدادی، از اصحاب امام هادی علیه السلام و دارای کنیه ابوعلی، که شیخ صدوق رحمته الله در کتاب *من لایحضره الفقیه* در دو موضع از ایشان به عنوان صاحب ابی محمد (امام هادی علیه السلام) یاد کرده است، که حکایت از وثاقت و عدالت ایشان دارد (صدوق، ۱۴۱۳: ج ۴، ۵۰۸) و هم چنین محدث نوری در کتاب *خاتمه مستدرک* ایشان را از مشایخ مورد اعتماد شیخ صدوق رحمته الله در کتاب *من لایحضره الفقیه* دانسته، و از ایشان به عنوان قیّم برای

انجام امور امام هادی علیه السلام نام برده که لازمه آن را برخوردار بودن ایشان از درجه ای بالاتر از عدالت دانسته است، (نوری، ۱۴۱۷: ج ۷، ۱۴۱) اما باید گفت در هیچ کدام از کتب رجالی هیچ مدح و ذمی نسبت به ایشان وارد نشده است و مرحوم خوبی نیز در کتاب *معجم رجال الحدیث*، می فرماید این که ایشان جزء مشایخ شیخ صدوق است و نیز این که از اصحاب امام هادی علیه السلام بودند، بر فرض صحت، هیچ کدام دلیل بر وثاقت ایشان نیست. (خوبی، بی تا: ج ۳، ۱۱۲) بنابراین با توجه به مرفوعه بودن روایت فوق و نیز وجود احمد بن محمد بن مطهر در سلسله راویان آن، روایت از اعتبار چندانی برخوردار نخواهد بود.

اما از نظر دلالت، روایات فوق اگرچه به صراحت، حکم به مشرک بودن منکر امامت امام حق و مدعی امامت شخص غیر امام، نمودند و حتی شیعیان را از ارتباط و مراوده با این افراد، منع می نمایند و چه بسا گفته شود طبق این دسته از روایات، شرک و کفر فرد ثابت می شود و حکم فرد کافر نیز در فقه مشخص شده است، بنابراین چنین شخصی به مجازات ارتداد، محکوم می شود و روایات دسته بعدی نیز مؤیدی برای همین معنا و مقصود است، اما باید گفت روایات فوق هیچ گونه دلالتی بر مجازات دنیوی فرد منکر امامت ندارند زیرا اولاً هیچ سخنی در روایات فوق از جواز قتل این افراد به میان نیامده و فقط سخن از قطع مراوده و ارتباط با افراد مذکور است و ثانیاً با توجه به گستره معنای شرک، نمی توان به استناد این دسته روایات، مجازات ارتداد را برای این جرم و گناه اثبات و تعیین نمود، چرا که با وجود احتمال خلاف، نمی توان حکم به مجازات و سلب حیات یک انسان نمود و طبق قاعده درأ، حدود با ایجاد شبهه و ابهام، ساقط می شوند، علاوه بر این که روایت احمد بن محمد بن مطهر همان گونه که بیان شد از لحاظ سندی نامعتبر و دارای اشکال است.

(د) دسته ای دیگر از روایات، افراد مدعی دروغین امامت را کافر و ریختن خون منکر امام حق را مباح می دانند. همانند روایت فضیل از امام صادق علیه السلام که می گوید حضرت فرمودند:

مَنْ ادَّعى الإِمَامَةَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۷۲؛ شعیری، بی تا: ۱۴۳)

و روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام که می گوید به حضرت عرض کردم:

أرأيت من جحد إماماً منكم ما حاله؟ فقال: من جحد إماماً من الأئمة وبرئ منه ومن دينه، فهو كافر ومرتد عن الإسلام، لأن الإمام من الله، ودينه دين الله، ومن برئ من دين الله فدمه مباح في تلك الحالة، إلا أن يرجع أو يتوب إلى الله مما قال. (حرعاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۸، ۳۵۱؛ نوری، ۱۴۰۸: ج ۱، ۷۷؛ ابن عقده کوفی، ۱۴۲۴: ۱۵۱)

از نظر سند، روایت منقول از فضیل روایتی معتبر است و تمامی راویان مذکور در سلسله سند روایت، مورد وثوق و اطمینان هستند. محمد بن یحیی عطار شیخ اصحاب امامیه در زمان خودش و فردی ثقه و مورد اطمینان و ناقل احادیث بسیار (حلی، ۱۳۸۳: ۳۴۰؛ علامه حلی، ۱۳۸۱: ۱۵۷) و نیز مؤلف چندین کتاب از جمله کتاب *مقتل الحسین* و *النوادیر* بوده است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۵۳) اما عبدالله بن محمد بن عیسی ملقب به بنان، فردی مورد اختلاف بین فقهاء است. برخی او را فردی مجهول الحال دانسته‌اند که اصحاب تصریح به مدح یا ذم او ننموده (اردبیلی، ۱۴۲۷: ج ۱، ۳۷۱؛ عاملی، ۱۴۱۳: ج ۸، ۶۶) و لذا وثاقت او را ثابت ندانسته‌اند. (سیستانی، ۱۴۱۴: ۳۰۷) عده‌ای دیگر علیرغم این که پذیرفتند که فقهای امامیه در موارد بسیاری روایات ایشان را صحیح دانسته‌اند، حکم به وثاقت او را دشوار و بلکه حتی ایشان را غیرمؤثق دانسته‌اند. (عاملی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۴۲۲؛ جمعی از مؤلفان، بی تا: ۴۶، ۱۰۰) برخی دیگر از فقهاء و علمای رجال هرچند گفته‌اند در مورد ایشان مدح و ذمی از سوی اصحاب صورت نگرفته است اما به دلیل این که ایشان ناقل روایات بسیار است و از مشایخ اجازه نیز محسوب می‌شود مجهول الحال بودن او را برای اعتبار روایت مضر ندانسته‌اند. (اصفهانی، ۱۴۰۶: ج ۱۴، ۷۲) مرحوم خوبی^۱ نیز در کتاب *موسوعه*، ایشان را علیرغم این که در کتب رجالی توثیق نشده است اما به دلیل این که جزء سلسله سند کتاب *کامل الزیارات* است (شیخ صدوق، ۱۳۹۸: ۵۲) فردی مورد وثوق و اطمینان دانسته است. (خوبی، ۱۴۱۸: ج ۱۷، ۱۱۷؛ جمعی از مؤلفان، بی تا: ۳۳، ۴۹) و در کتاب *کامل الزیارات* از ایشان روایاتی نقل نموده است. برخی دیگر نیز اگرچه بنان را جزء راویان مجهول الحال دانستند اما از آن جا که ایشان از جمله افرادی است که محمد بن احمد بن یحیی از ایشان روایت نقل کرده و قمی‌ها روایات محمد بن احمد بن یحیی را بدون استثناء پذیرفته‌اند، گفته‌اند این نکته را اگر کاشف از عدالت ایشان ندانیم، حداقل کاشف از وثاقت او می‌باشد. (اراکلی، ۱۴۱۹: ۶۹۵) البته برخی فقهاء گفته‌اند این نکات نمی‌تواند دلیل بر وثاقت فرد باشد و هیچ کدام از این مبانی را برای توثیق فرد صحیح نیست. (نجفی، ۱۴۲۷: ۷۶؛ خوبی، بی تا: ج ۴، ۲۷۳) در مقابل شاید به همین ادله و نکات، سبحانی و نیز زنجانی ایشان را فردی ثقه و مورد اطمینان دانسته است. (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴: ۱۸؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۲۰: ج ۱، ۴۱۰؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ج ۲۴، ۷۶۰) بنابراین با توجه به نکات فوق، می‌توان گفت وجود ایشان نیز در سلسله سند روایت، موجب ضعف روایت نمی‌شود. علی بن حکم بن زبیر نیز فردی ثقه (حلی، ۱۳۸۳: ۲۴۳؛ علامه حلی، ۱۳۸۱: ۹۳) و جلیل القدر و مؤلف چندین کتاب بوده است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۷۴؛ طوسی، بی تا: ۲۶۳) ابان بن عثمان

احمر بجلی نیز کوفی الاصل و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت نقل می‌کرده است. ایشان مؤلف کتاب است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۳) کشی ایشان را از اصحاب اجماع و فقهاء دانسته است. (کشی، ۱۴۹۰: ۳۷۵) حلی نیز اگرچه ایشان از ناووسیه و فاسدالمذهب دانسته اما می‌گوید به خاطر این که ایشان از اصحاب اجماع دانسته شده است روایاتش نزد من مقبول است. (علامه حلی، ۱۳۸۱: ۲۱) فضیل بن یسار نهدی دیگر راوی مذکور در سلسله سند روایت، اهل بصره و فردی ثقه بوده است که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل حدیث نموده است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۰۹؛ طوسی، ۱۴۲۷: ۱۴۳) هم‌چنین کشی ایشان را فرد مورد تایید و تمجید امام صادق علیه السلام دانسته است. (کشی، ۱۴۹۰: ۲۱۳) ایشان نیز از اصحاب اجماع و از فقهاء دانسته شده است (کشی، ۱۴۹۰: ۲۳۸) هم‌چنین ابن داود و حلی ایشان را فردی ثقه، مورد اطمینان، و جلیل‌القدر دانستند که از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل حدیث می‌کرده است. (حلی، ۱۳۸۳: ۲۷۴؛ علامه حلی، ۱۳۸۱: ۱۳۲)

اما در خصوص سلسله سند روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام باید گفت؛ محمد بن ابراهیم بن جعفر، معروف به ابن زینب از بزرگان امامیه، و الامقام و صاحب منزلت (علامه حلی، ۱۳۸۱: ۱۶۲)، دارای اعتقاد صحیح و ناقل احادیث فراوان و مؤلف چندین کتاب از جمله کتاب *الغیبه* و کتاب *الفرائض* است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۷۳؛ حلی، ۱۳۸۳: ۲۹۰) احمد بن محمد بن سعید عقده معروف به ابن عقده حافظ (طوسی، بی تا: ۶۸) از دیگر افراد مذکور در سند روایت، اهل کوفه و جارودی بوده است. مشهور به حفظ و حکایات بوده است، تا جایی که گفته شده ایشان یکصد و بیست هزار حدیث را با سندشان، حفظ کرده است. (حلی، ۱۳۸۳: ۳۸۵) و در میان اصحاب حدیث فردی جلیل‌القدر بوده است. هم‌چنین ایشان فردی و الامقام، مورد اطمینان و وثوق، و امانتدار و مؤلف چندین جلد کتاب بوده است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۹۴) ابن داود نیز ایشان را فردی جلیل‌القدر و ثقه می‌داند. (حلی، ۱۳۸۳: ۳۸۵) هم‌چنین محمد بن مفضل بن ابراهیم، فردی ثقه و مورد اطمینان، امامی مذهب و اهل کوفه بوده است، (علامه حلی، ۱۳۸۱: ۱۵۴) کنیه اش اباجعفر است. چندین جلد کتاب از جمله کتاب *التقیه* را تألیف نموده است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۴۰؛ حلی، ۱۳۸۳: ۳۳۷) حسن بن محبوب سراد، اهل کوفه، دارای کنیه اباعلی، ثقه و مورد اطمینان (طوسی، ۱۴۲۷: ۳۵۴) و فردی جلیل‌القدر بوده است که از امام رضا علیه السلام روایت نقل نموده است. کشی ایشان را از اصحاب اجماع دانسته است (کشی، ۱۴۹۰: ۵۵۶) و او را فردی فقیه و عالم می‌دانسته‌اند. (علامه حلی، ۱۳۸۱: ۳۷؛ حلی، ۱۳۸۳: ۱۱۶) ابراهیم بن عیسی ابو ایوب خراز، شخصی صاحب منزلت و ثقه و مؤلف کتاب *نواذر* بوده است و

روایات زیادی از ایشان نقل شده است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۰؛ طوسی، بی تا: ۱۸) کشی، حلی و ابن داود نیز ایشان را فردی ثقه، ممدوح و صاحب منزلت دانسته‌اند. (کشی، ۱۴۹۰: ۳۶۶؛ حلی، ۱۳۸۳: ۱۷؛ علامه حلی، ۱۳۸۱: ۲۶۹) ایشان اهل کوفه بوده است، ابن عثمان نیز به او گفته می‌شده است و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل حدیث نموده است. (علامه حلی، ۱۳۸۱: ۲۶۹) محمدبن مسلم ثقفی، فقیهی وارسته، از شیعیان صاحب نام کوفه و از اصحاب امام باقر و صادق علیهما السلام است و از این دو امام بزرگوار نقل حدیث نموده است. ایشان از مؤثق‌ترین و مورد اطمینان‌ترین انسان‌ها بوده است و مؤلف کتاب *اربعمائه* است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۲۳) کشی ایشان را از افراد مورد تأیید و تمجید امام صادق علیه السلام دانسته است. (کشی، ۱۴۹۰: ۱۳۵) هم‌چنین ابن داود ایشان را از اصحاب اجماع و از فقهاء دانسته (حلی، ۱۳۸۳: ۳۸۴) و حلی نیز ایشان را فقیهی وارسته، از شیعیان صاحب نام کوفه و از مؤثق‌ترین افراد دانسته است. (علامه حلی، ۱۳۸۱: ۱۴۹) بنابراین روایت فوق نیز روایتی معتبر بوده و با توجه به احمدبن محمدبن سعید که جارودی مذهب بوده است، موثقه محسوب می‌شود.

اما از جهت دلالت، باید گفت از بین روایات فوق تنها دسته اخیر، به صراحت دلالت دارد بر این که جرم «انکار امامت کسی که از جانب خداوند امام است»، موجب کفر و ارتداد فرد می‌شود و در صورت عدم توبه، ریختن خون چنین فردی مباح است. البته در این روایات واژه جحد به کار رفته است و جاحد کسی است که تعمداً و عالماً یک حقیقت را انکار می‌کند. بنابراین با توجه به این روایات می‌توان گفت اگر کسی با علم، منکر امامت یکی از ائمه علیهم السلام شود، مرتد بوده و ریختن خون او مباح است. همین‌گونه است حکم کسی که به دورغ ادعای امامت کند چرا که ادعای دروغین امامت، ملازم با انکار امام حق است. توضیح این که اگر کسی با وجود امام حق، ادعای امامت کند او در عمل منکر امام حق شده است، علاوه بر این که ادعای دروغین امامت با فرض وجود یک امام در هر عصر و زمان، به دلالت التزامی، بر انکار امام حق دلالت دارد، زیرا فرض بر این است که در هر عصری یک امام بیشتر نیست و وقتی فرد ادعای دروغین امامت می‌کند فحوای این ادعا این است که غیر او کسی امام نیست. هرچند معمولاً این ادعا همراه با انکار امام حق نیز همراه است. بنابراین چنین فردی همان‌گونه که در متن روایت نیز آمده، با انکار امام حق از روی علم، دین خدا را منکر شده و در حقیقت خداوند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را منکر شده است و بدون تردید منکر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مرتد خواهد بود. اما در غیر این صورت، حکم به ارتداد او نخواهد شد.

هم‌چنین از ضمیمه این روایت با روایت قبلی می‌توان این برداشت را داشت که شخصی که

مدعی دروغین امامت است و یا شخص غیر امام را امام می‌پندارد نیز کافر و مرتد بوده و ریختن خون آن مباح است زیرا روایت قبلی، شخص منکر امامت را با شخص مدعی امامت غیر امام و مدعی دروغین امامت از نظر حکم یکسان دانسته و می‌گوید: «من جحد إماما من الله أو زاد إماما لیست إمامته من الله تعالی کان کمن قال...»، و روایت فوق شخص منکر امامت را مرتد و کافر و ریختن خورش را مباح دانسته است، بنابراین از آن‌جا که طبق روایت قبلی، حکم این دو یکسان است، حکم منکر امامت که در روایت فوق ذکر شده، برای شخص مدعی امامت غیر امام حق و نیز مدعی امامت دروغین نیز ثابت می‌شود.

البته در پایان روایت، حضرت می‌فرماید: «إلّا أن یرجع أو یتوب إلی الله ممّا قال»، یعنی اگر شخص منکر امامت، از اعتقاد و سخن خود، دست بردارد و توبه نماید، خون او مباح نخواهد بود و کشته نمی‌شود. همان‌گونه که روشن است این سخن سازگار با ادعای ارتداد چنین شخصی نیست، زیرا با ارتداد آن‌جا که فرد مرتد فطری باشد، خون او مباح می‌شود و توبه او هرگز پذیرفته نمی‌شود، حال آن‌که این روایت می‌فرماید در صورت توبه، سخن او پذیرفته می‌شود و محقون الدم خواهد بود. مگر این‌که گفته شود این روایت مربوط به مرتد ملی است که این سخن با اطلاق روایت سازگار نیست. پس چاره‌ای نیست که بگوییم علت حکم به قتل چنین شخصی توسط امام از باب ارتداد نیست بلکه به جهت برخی علل دیگر بوده است. بنابراین طبق روایات مذکور، فقط در یک صورت منکر امامت امام حق، یا مدعی دروغین امامت، خورش هدر است و آن، صورتی است که شخص با وجود علم و یقین به امامت امام حق، از روی جحد این حقیقت را انکار کند. البته این حکم منوط به یک شرط است و آن این‌که شخص از این سخن و اعتقاد باطل خود، توبه نکرده و دست بر ندارد، اما در فرض توبه، قتل و کشتن او جایز نیست.

مجازات مدعی دروغین مهدویت در قوانین ایران

در قوانین حقوقی جمهوری اسلامی ایران اگرچه به معصیت «سب النبی» و مجازات آن تصریح شده است و براساس ماده ۲۶۲ قانون مجازات اسلامی، «هر کس پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یا هر یک از انبیاء عظام الهی را دشنام دهد یا قذف کند سب النبی است و به اعدام محکوم می‌شود». نیز بر اساس تبصره ماده ۲۶۲ قانون مجازات اسلامی، دشنام به ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ، در حکم سب النبی تلقی و مجازات آن، اعدام دانسته شده است، اما با این وجود قوانین حقوقی ایران در خصوص ادعای امامت یا انکار امامت امام حق، ساکت

هستند و قانونگذار ایران در خصوص این مسئله، هیچ حکمی بیان ننموده است. البته این سکوت دلیل بر عدم مجازات این‌گونه افراد نیست چرا که طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی و نیز ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی، عدم ذکر جرم و معصیت در قانون، دلیل بر مباح بودن آن و عدم امکان مجازات مرتکب آن نیست بلکه قاضی برای رسیدگی به آن جرم، باید به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر رجوع نماید. اصل ۱۶۷ قانون اساسی در این خصوص مقرر می‌دارد:

قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.

ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی نیز در خصوص این‌گونه جرایم و معاصی که در قانون مسکوت مانده مقرر می‌دارد:

در مورد حدودی که در این قانون ذکر نشده است طبق اصل یکصد و شصت و هفتم (۱۶۷) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عمل می‌شود.

بنابراین علیرغم مسکوت بودن این جرم و معصیت در قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران، بر اساس قانون اساسی و قانون مجازات اسلامی، قاضی نمی‌تواند از رسیدگی به این جرم شانه خالی کرده و مرتکب آن را بدون مجازات رها نماید بلکه باید برای حل مسئله به منابع معتبر اسلامی رجوع نموده و یا از فتاوی معتبر استمداد جوید.

در پایان نظر به این که قانونگذار بی‌احترامی و دشنام به ائمه اطهار علیهم‌السلام را به عنوان جرم دارای مجازات اعدام بیان کرده، باید گفت مسکوت گذاشتن جرم «ادعای دروغین امامت» و یا «انکار امامت امام حق» که در متون دینی یکی از ارکان پنج‌گانه‌ای دانسته شده که قوام و برپایی اسلام به آن وابسته است و بنابراین از جرم فوق، شدیدتر و خطرتر است، قابل توجیه نیست. بنابراین پیشنهاد می‌شود با توجه به اهمیت و آثار خطیر جرم «ادعای امامت امام زمان علیه‌السلام» بر جامعه اسلامی، پدیده فوق نیز در قانون مجازات اسلامی، جرم‌شناسی شده و مجازات آن به طور صریح مشخص شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به روایات معصومین علیهم‌السلام، انکار ضروری دین، موجب ارتداد شخص می‌شود و در

صورت ارتداد فطری بودن، به مجازات اعدام محکوم خواهد شد. اما انکار ضروری مذهب - علی‌رغم نظر برخی فقهاء - موجب ارتداد شخص نمی‌شود، بلکه صرفاً موجب خروج شخص از مذهب می‌شود. بنابراین ادعای امامت امام زمان علیه السلام و یا انکار امامت امام عصر علیه السلام، موجب خروج شخص از مذهب تشیع می‌شود. با این وجود طبق برخی روایات، انکار امامت امام حق یا ادعای دروغ امامت، چنان‌چه از روی جحد باشد در صورت عدم توبه - نه از باب ارتداد - مستوجب مجازات قتل است. هم‌چنین اگر چنین فردی با اعمال و رفتار خود، باعث وقوع جرایم و ناهنجاری‌های دیگر در جامعه شود به جهت افساد فی الارض و یا عناوینی شبیه آن، قابل مجازات می‌باشد. در قوانین جزایی ایران نیز اگرچه این جرم ذکر نشده است اما با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی، قاضی مؤظف است با توجه به منابع معتبر فقهی و یا فتاوی معتبر، به این جرم رسیدگی نموده و مجازات مناسب را صادر نماید.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، *الغیبة*، تهران، نشر صدوق، اول.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۶ق)، *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، قم، دارالشریف الرضی للنشر، دوم.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، دوم.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۸ق)، *الهدایة فی الأصول و الفروع*، قم، مؤسسه امام هادی علیه السلام، اول.
۵. ابن شهر آشوب مازندرانی، رشیدالدین محمد بن علی (۱۳۸۰ق)، *معالم العلماء*، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحیدریة، اول.
۶. ابن عقده کوفی، احمد بن محمد (۱۴۲۴ق)، *فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام*، قم، دلیل ما، اول.
۷. ابن غضائری، ابوالحسن احمد بن ابی عبدالله (بی تا)، *رجال*، قم، بی نا.
۸. ابن قولویه قمی، ابوالقاسم جعفر بن محمد (۱۳۹۸ق)، *کامل الزیارات*، نجف اشرف، دارالمرتضویة، اول.
۹. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع / دارصادر، سوم.
۱۰. اراکی، محمد علی (۱۴۱۹ق)، *کتاب النکاح*، قم، نور نگار، اول.
۱۱. اربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱ق)، *کشف الغمة فی معرفة الأئمة*، تبریز، بنی هاشمی، اول.
۱۲. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، اول.
۱۳. اردبیلی، سید عبدالکریم موسوی (۱۴۲۷ق)، *فقه الحدود و التعزیرات*، قم، مؤسسه النشر لجامعة المفید، دوم.
۱۴. اسحاقی، ابوسجاد (۱۳۸۸)، *زلال هدایت*، تهران، نشر مشعر، اول.
۱۵. اوسطی، حسین (۱۳۸۶)، *دوازده گفتار درباره دوازدهمین حجت خدا حضرت مهدی علیه السلام*، تهران، نشر مشعر، اول.
۱۶. آملی، میرزا محمد تقی (۱۳۸۰ق)، *مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی*، تهران، مؤلف، اول.
۱۷. بابویه قمی (منتجب الدین)، علی عبیدالله بن حسن بن (۱۴۰۸ق)، *الفهرست*، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

۱۸. بحرانی (آل عصفور)، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق)، *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، اول.
۱۹. بستانی، فؤاد افرام؛ مهیار، رضا (۱۳۷۵ش)، *فرهنگ ابجدی*، تهران، انتشارات اسلامی، دوم.
۲۰. جمعی از مؤلفان، *مجله فقه اهل بیت علیهم السلام*، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، اول.
۲۱. جناتی شاهرودی، محمد ابراهیم (بی تا)، *ادوار فقه و کیفیت بیان آن*، بی جا، بی نا.
۲۲. جناتی شاهرودی، محمد ابراهیم (بی تا)، *منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، بی جا، بی نا.
۲۳. حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۶ق)، *منتهی المقال فی أحوال الرجال*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول.
۲۴. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول.
۲۵. حسینی سیستانی، سید علی (۱۴۱۴ق)، *قاعدة لا ضرر ولا ضرار*، قم، دفتر آیه الله سیستانی، اول.
۲۶. حلی، حسن بن علی بن داود (۱۳۸۳ق)، *رجال*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۷. خواجهی مازندرانی خاتون آبادی، محمد اسماعیل (۱۴۱۳ق)، *الفوائد الرجالية*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، اول.
۲۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴ش)، *مفردات الفاظ قرآن*، ترجمه و تحقیق: غلامرضا خسروی، تهران، مرتضوی، دوم.
۲۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مفردات الفاظ القرآن*، لبنان / سوریه، دارالعلم / الدار الشامیة، اول.
۳۰. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۴ق)، *نظام الطلاق فی الشریعة الإسلامية الغراء*، قم، مؤسسه امام صادق علیهم السلام، اول.
۳۱. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۸ق)، *موسوعة طبقات الفقهاء*، قم، مؤسسه امام صادق علیهم السلام، اول.
۳۲. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۰ق)، *الصوم فی الشریعة الإسلامية الغراء*، قم، مؤسسه امام صادق علیهم السلام، اول.
۳۳. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق)، *مهذب الأحكام*، قم، مؤسسه المنار / دفتر حضرت آیه الله، چهارم.

۳۴. شبیری زنجانی، سیدموسی (۱۴۱۹ق)، کتاب نکاح، قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، اول.
۳۵. شعرانی، ابوالحسن (۱۴۱۹ق)، تبصرة المتعلمين في أحكام الدين، تهران، منشورات إسلامية، پنجم.
۳۶. شعیری، محمدبن محمد (بی تا)، جامع الأخبار، نجف، مطبعة حیدریه، اول.
۳۷. شمیم، علی اصغر (۱۳۸۷ش)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات بهزاد، اول.
۳۸. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۲۷ق)، رجال، قم، دفتر انتشارات اسلامی، سوم.
۳۹. طوسی، محمدبن حسن (بی تا)، الفهرست، نجف اشرف، المكتبة الرضوية، اول.
۴۰. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۳۸۱ق)، رجال العلامة (خلاصة الأقوال)، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحیدریه، دوم.
۴۱. عیاشی، محمدبن مسعود (۱۳۸۰ق)، تفسیر العیاشی، تهران، المطبعة العلمية، اول.
۴۲. فاضل هندی، محمدبن حسن (۱۴۱۶ق)، كشف اللثام والإيهام عن قواعد الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، اول.
۴۳. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم، نشر هجرت، دوم.
۴۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۴۵. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.
۴۶. قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الإسلامية، ششم.
۴۷. کشتی، محمدبن عمر بن عبدالعزیز (۱۴۹۰ق)، رجال، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
۴۸. کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، چهارم.
۴۹. کمره ای، محمدباقر (۱۳۷۷)، کمال الدین، تهران، اسلامیه، اول.
۵۰. مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۶ق)، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، دوم.
۵۱. مرکز تحقیقات حج (بی تا)، میقات حج، تهران، نشر مشعر، اول.
۵۲. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز کتاب لترجمة و النشر، اول.
۵۳. مطهری، مرتضی (بی تا)، مجموعه آثار، قم، بی نا، اول.
۵۴. موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، موسوعة الإمام الخوئی، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، اول.

۵۵. موسوی خویی، سید ابوالقاسم (بی تا)، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، بی جا، بی نا.
۵۶. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (۱۴۲۷ق)، فقه الحدود والتعزیرات، قم، مؤسسة النشر لجامعة المفید، دوم.
۵۷. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ق)، کتاب الطهارة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، اول.
۵۸. موسوی عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۱ق)، نهاية المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، اول.
۵۹. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۲ق)، الدر المنضود فی أحكام الحدود، قم، دارالقرآن الکریم، اول.
۶۰. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۳ق)، نتائج الأفكار فی نجاسة الکفار، قم، دارالقرآن الکریم، اول.
۶۱. نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، رجال، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۶۲. نجفی، بشیر حسین (۱۴۲۷ق)، بحوث فقهية معاصرة، نجف اشرف، دفتر حضرت آية الله نجفی، اول.
۶۳. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، هفتم.
۶۴. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، اول.
۶۵. نوری، میرزا حسین (۱۴۱۷ق)، خاتمة المستدرک، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، اول.
۶۶. هاشمی و جمعی از پژوهشگران، سید محمود (۱۴۲۳ق)، موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت عليه السلام، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليه السلام، اول.